

خیر، شر و «تروریسم»

نوشته Eric ROULEAU

«جامعه بین المللی» تا کنون نتوانسته است تعریفی برای تروریسم ارائه دهد، به این ترتیب، این مقوله، یک اندیشه تجریدی استنباطی باقی مانده است. از همان سال ۱۹۳۷، جامعه ملل به دلیل عدم وجود توافقی میان دولت های عضو، موفق نشد کنوانسیونیه جهت پیشگیری و سرکوب تروریسم تدوین نماید. سازمان ملل متحد نیز به همان دلیل و به زعم سازمان دهی مباحثه های فراوان نتوانست در طول شصت سال عمرش ماهیت تروریسم را تعریف کند. بعد ها، در جریان تاسیس دادگاه جنائی بین المللی در سال ۱۹۹۸، این دادگاه رسیدگی به تروریسم بین المللی را خارج از صلاحیت خود ارزیابی کرد. در حالی که مسئولیت رسیدگی ومجازات تعداد بزرگی از جنایات نظیر نسل کشی به آن دادگاه سپرده شده بود.

واقعیتی است که این موضوع، مطبوعات و رسانه های سمعی و بصری را پر کرده است. در تعدادی از دولت ها، به بهانه مقاومت در برابر تهدیدی که حیاتی شناخته شده، رویه های سرکوبگرانه ای پیش بینی شده است. در طول تاریخ، به ندرت دیده ایم که در مورد پدیده ای تا این اندازه کتاب - صرف نظر از کیفیت درست یا غلط آن ها - اختصاص یافته باشد. این پدیده پس از سوءقصد های ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به اعلام جنگ از سوی جورج دبلیو بوش انجامید.

بی جهت نیست که واشینگتن خشنود است. دولت های بیشماری میثاق های «همکاری» با ایالات متحده بسته اند که حتی مقاومت در برابر «کمونیسم بین المللی» در زمان خود نتوانست انگیزه ای برای آن باشد. حتی فراتر از آن، آمریکا موفق شد در اوایل ۲۰۰۷، در بستر یک ائتلاف ضد تروریستی، اتحادیه اروپا و روسیه را تسلیم اراده خود نماید. اما منشاء این همکاری ها انگیزه های پنهانی دارد و به آن صورتی که میخواهند وانمود کنند، نتیجه یک اجماع نیست.

در گذشته نه چندان دور، در ایالات متحده، امکان داشت که سخنران ها از هراس متهم شدن به توجیه تروریسم، از تحلیل ریشه های سیاسی و اجتماعی خشونت پرهیز کنند. دستورات رسمی به این صورت تحمیل می شد که همه بپذیرند خطر نفرت غیرعقلانی، دموکراسی را در جهان تهدید می کند. سیاست پژوهان و روزنامه نگاران از روی احتیاط از شنا در جهت خلاف جریان خودداری می کنند. با وجود این، با راه افتادن موج تعرض در پی افتضاحاتی که موجب بدنامی دولت بوش گشته است، بتدریج تابوها و پیشداوری ها در هم شکسته میشوند، همان طوری که چندین اثر جدید گواه آنست. این آثار تروریسم را توجیه نکرده بلکه منشاء آن را تحلیل کرده و چاره جوئی می کند.

ماتیو کار که چندین اثر به کشمکش های جهانی اختصاص داده است، با کتاب خود «سربازان گمنام» برخلاف ادعای نومحافظه کاران، نشان می دهد که تروریسم چیز دیگری نیست مگر سیاستی که بطور انحصاری یا غیر انحصاری از خشونت بهره مند (پا از آن متضرر) شده باشد. او با اشاره به سوءقصد ها و قتل هایی که سازمان های طرفدار انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه در قرن نوزدهم در روسیه و نیز آنارشیست ها در دوسوی اقیانوس اطلس از جمله در فرانسه و بدنبال کشتار کمونارها در ۱۸۷۰ مرتکب شدند، این پدیده را معمولی قلمداد می کند. جنون آدم کشی در قرن گذشته، بالکان (۱۹۱۳-۱۹۰۰)، ایرلند شمالی را از سال ۱۹۱۹ و کشورهای مستعمره را که بر ضد قدرت های اشغالگر قیام کرده بودند، به آتش کشید.

استعمارگران اشغالگر با شیطانی جلوه دادن مبارزان راه آزادی، سرکوب خونین آنان را توجیه می کردند. ماتیو کار یادآوری می کند که سرکوب کنندگان، «این تروریست» ها را راهزن، جانی، تبهکار، هیولا، اژدها و انگل می نامیدند. برای مثال، یک نمونه آن مائومائوها در کنیا بودند که در سال های ۱۹۵۰، دولت استعماری بریتانیا، آنان را اعضای یک «فرقه شیطانی» معرفی می کردند، زمانی که روزنامه بسیار وزین نیویورک تایمز حکیمانه توضیح می داد که قیام مردم کنیا «سرخوردگی مردمی وحشی (...)

است که قادر به تطبیق خویش با پیشرفت و تمدن نیستند». پیرو آمار رسمی که

بعدها منتشر شد، روشن گردید که افرادی که «تشنه خون» معرفی شده بودند، در عمل و در طول هفت سال قیام، ۳۲ مامور استعماری و ۱۶۷ نظامی را کشته اند که ۱۰۱ نفرشان آفریقائی بودند. در مقابل، نیروهای امنیتی بیست و دو هزار مائومائو را قتل عام کرده و چندصد هزار کنیائی را زخمی و مثله کرده یا از خانه هایشان رانده بودند. ماتیو کار که در میان نمونه های دیگر، از الجزایر هم یاد می کند، اضافه می کند که کلیه مناقشه های استعماری با به قدرت رسیدن رهبران به اصطلاح «تروریست» به سر انجام رسیدند. جوموکنیاتا در کنیا، نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی، احمد بن بلا در الجزایر، منا هم بگین در اسرائیل، انورسادات در مصر و غیره از آن جمله اند.

از نگاه هیئت های حاکمه، تروریست ها هرگز انگیزه های مشروع نداشتند؛ سرخوردگی آنان همچون مطالبات سیاسی یا اجتماعی شان سزاوار توجه نیست (به استثنای شرایط الزامی و اضطراری)، دست یازیدن آن ها به خشونت تنها بیان «تعصب» یا «جنون» شان است. در این زمینه ماتیو کار یادآوری می کند که در سال های ۱۹۷۰، مقامات آلمان غربی، مغز افراد بادر ماینهوف را از جنازه هایشان بیرون می آوردند تا به منشاء طرز تفکر آنان پی ببرند. حتی یک روانپزشک آلمانی موفق شده بود که اختلالات کاربری یکی از اعضای مورد آزمایش را از نظر آسیب شناسی «کشف» نماید!

روشنفکران آمریکائی پر آوازه ای نظریه های دیگری پراکنده اند. برای مثال، ساموئل هانتینگتون، استاد علوم سیاسی در دانشگاه هاروارد، از همان سال ۱۹۹۳، «جدال تمدن ها» میان «غرب» و اسلام را طرح می کند، در همان زمانی که برنارد لوپس (تاریخدان انگلیسی) از سال ۱۹۶۴ توضیح میداد که دلیل درگیری های اعراب-اسرائیل در ناتوانی اسلام به تطبیق خود با تجدد است. در این صورت، جای تعجبی نیست که لوپس یکی از محبوب ترین مرشدان نومحافظه کاران و اولترا صهیونیست های آمریکائی شده است.

فیل ریس، رونامه نگار تحقیقاتی مشهور که کتاب ها، فیلم های مستند و مقاله هایش در مطبوعات، بیش از دوازده جایزه بین المللی دریافت کرده اند، کتابی با عنوان «شام

با تروریست‌ها» نوشته است. این کتاب که در نوع خود بی نظیر است، اوهام قالبی در مورد انگیزه‌های تروریست‌ها را با توانائی از پرده ابهام بیرون می آورد. او سال‌های سال وقتش را به زیرپا گذاشتن کره خاک اختصاص داده است تا در ضمن این سفرها با مسئولان سازمان‌هایی که مبارزه خشونت‌آمیز پیشه کرده‌اند، «شام بخورد». قابلیت او در این نهفته است که در قلب جنبش‌های مخفی در کشورهای مختلفی چون کلمبیا، الجزایر، سرزمین باسک اسپانیا، اندونزی، کامبوج، سریلانکا، افغانستان، لبنان، ایران، مصر، ایرلند، یوگوسلاوی، کشمیر، پاکستان، فلسطین وارد شده یا نفوذ نماید. نوآم چامسکی حاصل این پژوهش‌ها را که با عکس‌های زیاد همراهند، به حق «حیرت‌انگیز» ارزیابی کرده است. این گزارش‌ها چهره انسانی این مبارزان و نیروی اعتقاد راسخ آنان را بازتاب می‌دهد. لذا برای به زانو در آوردن خشونت آنان (هر قدر فجیع هم باشد)، می‌بایست به روش‌های دیگری غیر از زور متوسل شد.

فیل ریس راوی بی‌رقیبی است. او حکایت ماجراها و پیش‌آمدهای ناگوارش، و نیز تصاویر چشمگیری از مخاطبانش را به خواننده منتقل می‌کند. هیچیک از مخاطبان وی، خود را تروریست نمی‌داند و معتقدند که آنان در مقابل خشونت ستمگران با خشونت مقابله به مثل می‌کنند. در میان آنان، به ندرت کسی به پیروزی نظامی امیدوار است؛ برخی امیدوارند که دشمن را وادار به مصالحه بکنند و برخی دیگر به انتشار «پیامی سیاسی» اکتفا می‌کنند. بدین نحو، ماتیو کار بخشی از فعالیت‌های فلسطینی‌ها در سال‌های ۱۹۷۰ و از جمله هواپیما ربائی را در چارچوب عملیات تبلیغاتی به حساب می‌آورد.

از دید فیل ریس، فلسطینی‌ها همانقدر مبارز مقاومت تلقی می‌شوند که صهیونیست‌ها در زمان قیمومت بریتانیا (۱۹۴۸-۱۹۲۲) و فرانسوی‌ها در زیر اشغال نازی‌ها. در سال ۱۹۹۷، او با یکی از بنیان‌گذاران حماس آشنا شد که روشنفکری تحصیل کرده دانشگاه‌های امریکا و استاد مهندسی در دانشگاه غزه و مولف چندین کتاب فنی و سیاسی بود. او که نامش اسماعیل ابو شتاب بود به ریس گفته بود اگر فکر میکرد که اسرائیل با ایجاد یک دولت فلسطینی که سزاوار نام دولت باشد، موافقت کند، او

داوطلبانه به قراردادهای اسلو می پیو ندد. ریس از زبان او که بسیار غمگین است نقل میکند که «در مقابل توپ و تانک ها، بمباران های هواپیماهای اف ۱۶، موشک هلیکوپترهای آپاچ ارتش اشغالگر، چه کار دیگری از دست ما ساخته است غیر از این که کودکان خود را برای کشته شدن روانه اسرائیل کنیم». به عقیده وی، این کار ابزاری است برای هشدار به افکار جهانی در مورد وضع فلاکت بار آنان.

ابو شتاب با ۴۷ سال عمر و باوجود گذراندن ۸ سال در سیاه چال های اسرائیل (که دو سال آن را در سلول انفرادی کوچکی سپری کرده بود) همچنان رزمجو باقی مانده بود. شش سال بعد، در سال ۲۰۰۳، در اثر اصابت موشک یک هلیکوپتر اسرائیل به خودروئی که رانندگی اش را به عهده داشت، پیکر او متلاشی شد. ریس که بطور اتفاقی گزارش تلویزیونی یک کانال ماهواره ای را تماشا می کرد، متاثر و مبهوت شاهد این صحنه دلخراش بود.

گزارشگر تلویزیون، بدون تفسیر دیگری یادآوری می کند که با این همه، ابوشتاب صد و سی و هشتمین قربانی سیاست اسرائیلی موسوم به «قتل های هدف مند» در دو سال گذشته است. او می توانست بیافزاید که قتل های هدف مند (اعدام های فرا قضائی) پیرو قوانین بین المللی، جنایت جنگی بشمار می آیند. در حالی که حماس - که در ضمن حزب سیاسی با نفوذی است و اکثریت مجلس شورای فلسطین را در یک انتخابات دموکراتیک کسب کرده - اغلب به مثابه «سازمانی تروریستی» از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا تحریم شده و حتی پس از پیروزی حماس در انتخاباتی کاملاً دموکراتیک، کمک به حکومت فلسطین قطع شده است.

نیت اسلام ستیزی ، ملغمه اسلام، اسلامیسم، بنیادگرائی، جهادیسیم و تروریسم است .

ریس بی واهمه سراسر کلمبیا را زیر پا گذاشته و به ترتیب با شورشیان مارکسیست منسوب به نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) و میلیشیای ضدانقلابی ملاقات کرده است. هر دو گروه مرتباً به آدم ربائی و قتل نه تنها افراد اردوگاه مقابل، بلکه

خارجیان عبوری نیز دست می زنند. این حوادث او را تکان داده است ولی وی فکر می کند که زدن برچسب توهین آمیز «تروریست» به آنان نتیجه عکس می دهد. او برای آرام کردن، تاکید می کند که از ناسزاگوئی پرهیز کرده و باید منافع طرف های درگیر در مناقشه و موارد مورد کشمکش را در نظر گرفت. از سوی دیگر، او اضافه می کند که آیا سیاست واشینگتن در این حیاط خلوت ایالات متحده در امریکای لاتین، کمتر «تروریستی» است؟ و به عنوان شاهد مدعا، به گفته های سفرای سابق آمریکا در این منطقه استناد می کند.

در مورد سرزمین باسک، ریس جنایات جنبش استقلال طلب اوسکادی آسکاتاسونا (اتا) را فراموش نمی کند و البته از حکومت مادرید (و بطور ضمنی ایالات متحده و اتحادیه اروپا) نیز انتقاد می کند که این تروریسم را «تقبیح» می کنند اما از سرگیری گفتگوی جدی با افرادی که خود را وابسته به تاریخ، فرهنگ و هویت باسک می دانند، خودداری کرده می کنند. او یادآوری می کند که در ایرلند شمالی، کشمکشی با سابقه چندین دهه که به خاطر خوش خدمتی برای آن ریشه مذهبی قائل شده بودند و در نتیجه آشتی ناپذیر تلقی می کردند، به برکت مذاکرات - البته بسیار طولانی و خسته کننده- با ارتش جمهورخواهان ایرلند (ایرا) حل شد.

مسئله در مورد القاعده، از قماش دیگری است. این سازمان در هم آوازی کامل با پرزیدنت بوش، رودرروئی غرب «یهود-مسیحی» را با اسلام حیاتی می شمرد. هیچ مذاکره ای، هیچ مصالحه ای و هیچ نوع همزیستی مسالمت آمیز، نظیر آن چه با «امپراطوری شر» شوروی ممکن بود، در این مورد خاص قابل تصور نیست. «جنگ مقدس» (جهاد) اوسامه بن لادن همان قدر سرسخت است که «جنگ صلیبی» که بوش پس از سوءقصد های ۱۱ سپتامبر به پیش می برد. از طرف دیگر، چگونه میتوان با منظومه ای که در کوهستانهای افغانستان و پاکستان لانه گرفته اند و طرفداران خود را به خشونت مطلق علیه امپراطوری آمریکا و سرسپردگان محلی اش تشویق و تحریک می کنند، بدون داشتن ساختاری کلی و ریشه بومی کنار آمد؟ چگونه میتوان با شبکه های رزمجویان مخفی پراکنده در سراسر جهان که بطور مستقل بمانند

الکترون های آزاد و با انگیزه های مختلف در کشورهای مختلف عمل می کنند، رفتار کرد؟

پاسخ این سوالات و بسیاری پرسش دیگر را میتوان در یکی از غنی ترین آثاری که در مورد القاعده نوشته شده است، یافت. عنوان این کتاب «برجی در شرف فاجعه» است. نویسنده آن، لارنس رایت استاد دانشگاه و مقاله نویس در مجله نیویورکر است که اخیرا جایزه پولیتزر دریافت کرده و چندین اثرش نیز جایزه کسب نموده اند. کتاب رایت بر اسناد منتشر نشده که رهبران القاعده تهیه کرده و نیز مصاحبه های خود وی با چهارصد وهشتاد و سه شاهد (که فهرست آن در کتاب موجود است) و از جمله نزدیکان بن لادن، تروریست های پشیمان، کارشناسان اسلام، اعضای سابق سیا و اف بی آی تکیه می کند. او برای انجام بررسی هایش ۵ سال در عربستان سعودی، مصر، افغانستان، پاکستان، سودان، یمن و چند کشور غربی گذرانده است. او به طور دقیق منشا سازمان فراملتی، ایدئولوژی و مبارزات درونی آن، تصورات غلط و سرخوردگی های آن را نقل کرده است.

تصویری که او از رهبران و محیط اجتماعی و خانوادگی آنان می دهد، نشان دهنده نیروی محرکه روانشناختی رفتار آن ها است. کسانی که بن لادن را خوب می شناختند، وی را دارای شخصیتی ناهماهنگ می دانند: منزوی در میان خانواده ای میلیاردی، فوق العاده متواضع، مبادی زندگی زاهدانه در ته غارها، با ملاحظه نسبت به چهار همسرش (که دو نفرشان دکترا دارند) - در رشته روانشناسی کودک و زبان شناسی)، پدری خوب برای پانزده فرزندش. بن لادن، ناسیونالیستی سعودی بود که سپس کاملا ضد آمریکائی شده و به داشتن هوشمندی محدود معروف است و به همین جهت، آیمان الظواهری معاون او و مغز متفکر گروه، بر او نفوذ کامل دارد. اصول اعتقادی مشترک آنان، متعلق به رهبر فکری شان، سید قطب است که در زمان حکومت جمال عبدالناصر به دار آویخته شد. او معتقد بود که «سفید پوست آمریکائی و اروپائی، خلق های مستعمره را له می کند». از نگاه قطب، جهان به دو اردوگاه

متخاصم تقسیم می شود: اسلام و جاهلیت (دوران پیش از اسلام ، مشرک ، منحط و بت پرست)، که کنایه ای ست به رژیم های «مرتد» و وابسته به امپریالیسم.

تصادفی نیست که این سازمان فرا ملی جهش خود را در اوایل سال های ۱۹۹۰ آغاز کرد، در حالی که اغلب جنبش های اسلامیست (در سطح ملی) با مشاهده اثرات منفی خشونت به آن پشت می کردند و در زندگی سیاسی کشورهای مربوطه جای می گرفتند. شکافی که میان دو جریان وجود دارد، به هنگام وقوع سوءقصد های نیویورک و پنتاگون آشکار شد. تقریباً مجموعه جنبش های اسلامیست، قانونی یا مخفی، کلیه مسئولان مذهبی مسلمان جنایت های کور جهادگرایان را محکوم و ایدئولوژی آنان را به مثابه مخالفت با آموزش های قرآن تقبیح کردند. به این دلیل که رسانه ها انشقاق مذهبی را بسیار نادیده گرفته بودند، در واقع نتوانستند مانع نشر ضدیت با اسلام در میان افکار عمومی گردند. افکار عمومی غرب در صدد مخلوط کردن اسلام، اسلامیسیم، بنیادگرائی، جهادیسیم و تروریسم است. واژه های رایج در رسانه ها و نیز پیشداوری های قدیمی به این زمینه کمک می کند.

کاریکاتور روزنامه دانمارکی که پیغمبر اسلام را با بمبی بر روی سر نشان میداد، نمونه گویای چنین ملغمه ای است. مباحثات برحقی که پس از آن در مورد «حق انتقاد از اسلام» در گرفت (۲)، از بحث جدی که قاعدتا می بایست در مورد علل متعدد تروریسم ، یاس و خشم ناشی از سلطه آمریکا و رژیم های استبدادی که آزادی بیان را ممنوع می سارند، و همچنین در مورد فساد و بی عدالتی اجتماعی و بحران هویت در میان مهاجران در گیرد، جلوگیری کرد. نخبگان «یهود-مسیحی» بخوبی آگاهند که اسلام مانند هر دین دیگری اجزاء سازنده ای در بطن خود دارد که ممکن است برای توجیه شر یا خیر از منظر سیاسی مورد بهره برداری قرار گیرند.

برای دولت بوش، هر جنبشی که در برابر سلطه آمریکا ایستادگی کند، محکوم است.

نظریه پردازان جنگی آمریکائی کاملاً پیش بینی کرده بودند که در دوران پسا شوروی، اسلام به مثابه تهدید اصلی جایگزین کمونیسم خواهد شد. آدریان گلک استاد مرکز آموزش کشمکش های قومی در بلفاست، در کتاب خود « تروریسم و بی نظمی عمومی»، بعد ژئوپولیتیک واقعه را ارزیابی کرده است. او معتقد است که دولت آمریکا و به تبع آن شماری از سیاست پژوهان به نادرست سوءقصد های نیویورک و پنتاگون را به عنوان نقطه عطف در تاریخ معاصر تلقی کرده اند. به دیده وی فروپاشی شوروی راه را برای شکل جدیدی از مقاومت در برابر سلطه قدر قدرت ایالات متحده یعنی تروریسم فراملتی باز کرد. آیا عامدانه اهمیت حوادث ۱۱ سپتامبر را بزرگ جلوه دادند تا «جنگ های» فراملیتی جورج بوش را توجیه کنند؟ فراموش نکرده ایم که بوش القاعده را متهم کرد که بدنبال «برقراری امپراطوری اسلامی از اسپانیا تا اندونزی» است.

سوءقصد های ۱۱ سپتامبر برای نومحافظه کاران حکم « موهبت الهی» را داشت و این حوادث به آنان امکان داد که برنامه امپراطوری شان را در افغانستان و عراق پیاده کنند تا بعد نوبت ایران هم برسد. این وقایع همچنین موجب شد که آنان حضور نظامی خود را در آسیای مرکزی و خلیج فارس تقویت کرده و منابع نفتی را تحت سرپرستی خود در آورده و رژیم هائی را که در مقابل «نظم نوین جهانی» سرکشی میکنند، یا «دموکراتیزه» یا جایگزین نماید. همه این اعمال با نام «جنگ با تروریسم» در سطح کره زمین و بصورتی کامل و به مدتی نامحدود به اجرا در می آید. شخص جورج بوش به این امر اعتراف کرده است.

سرانجام وزارت خارجه انگلستان با آگاهی به تاثیر منفی این نام گذاری، در بخشنامه ای در ماه آوریل جاری به دیپلمات های بریتانیائی توصیه کرد که از آن استفاده نکنند. بدون تردید، گستاخی باورنکردنی هواپیماربایان، کثرت هولناک تعداد قربانیان آن، تاثرات ناشی از آن در سراسر جهان دست کم در ابتدا «جامعه بین المللی» را نسبت به وضعیت متزلزلی که ایالات متحده در آن قرار داشت، آگاه کرد. همگی نتیجه نهائی این وضع را می دانیم.

فروپاشی دولت عراق، هرج و مرجی که موفقیت های نظامی طالبان در افغانستان به همراه داشت، شکست ارتش آمریکا در دوکشور، بخشی از نتایج چشمگیر ماجراجوئی های نومحافظه کاران است. ترازنامه واقعی از این هم سنگین تر است. دولت بوش از مقطع کنونی برای افزایش قوانین سرکوبگرانه ای استفاده می کند که تداعی کننده جو حاکم در دوره مک کارتیسم است. این امر رفتار دولت های پلیسی را به هنگام سرکوب مخالفین یا اقلیت های تحت ستم تایید می کند. در دیدگاه واشینگتن، جنبش هایی که در برابر سلطه امریکا مقاومت می کنند، تروریستی اند. آن هایی که این سلطه را می پذیرند چنین نیستند. آنان بر تروریسم دولتی چشم می بندند و حتی اگر در جهت منافع امریکا اعمال شود، تقویتش نیز می کنند. رقبای القاعده (که ده سال پیش کمتر از صد عضو فعال داشت) با تکیه بر قهر در عراق ریشه دوانده اند و در بیشتر کشورها از جمله آفریقای شمالی و اروپا چند برابر شده اند.

با مطالعه کتاب های یادشده میتوان نتیجه گرفت که در جهان تک قطبی، تروریسم هنوز تنها اسلحه ضعیف ها برای به ستوه آوردن قدرت های بزرگ در مناقشات غیر متقارن است. تنها راهی که می تواند میزان برد آن را کاهش دهد، چاره جوئی سیاسی است

عنوان اصلی مقاله "terrorisme": Le bien, le mal et le

پاورقی ها

۱ - آخرین نمونه آن، آزادی لوئیس پوسادا کاریلِس کوبائی ضد کایترو در مقابل ودیعه در ۱۱ آوریل در آمریکا است. او که مدت های طولانی مامور سیا بود علاوه بر شرکت در عملیات تهاجمی نافرجام در خلیج خوک ها (۱۶ آوریل ۱۹۶۱)، مغز متفکر عملیات

انفجار بمب در یک هواپیمای «کوبانا د آویاسیون» بود که هنگام پرواز موجب مرگ ۷۳ نفر گردیده بود. او که در سال ۲۰۰۵ بطور غیرقانونی وارد آمریکا شده بود، تنها بخاطر نقض قوانین مهاجرت آمریکا محاکمه شد و بدین ترتیب از امکان تحویل به کوبا و ونزوئلا (مبدا پرواز هواپیمای مزبور) در امان ماند.

۲ - به مقاله «آنیس کالامار»، آیا میتوان هر چیزی را گفت؟، لوموند دیپلماتیک آوریل ۲۰۰۷، مراجعه نمائید.

فهرست کتاب ها:

Matthew CARR Unknown Soldiers. How Terrorism Transformed the Modern World Profile Books, London, 2006, 400 pages, 20£

Phil REES Dining with Terrorists, Meeting With the World's Most Wanted Militants Macmillan, London, 2005, 432 pages, 7,99£

Lawrence WRIGHT The Looming Tower, Al-Qaeda and the Road to 9/11 Knopf, New York, 2006, 480 pages, 27,95\$

Adrian Guelke Terrorism and Global Disorder, Political Violence in the Contemporary World I.B.Tauris, London, 2006, 288 pages, 12;99£

ضمیمه ها:

فیل ریس

چگونه سربازان آمریکائی از دست عدالت فرار می کنند.

«در ۱۹۹۸، نمایندگان دولت های عضو سازمان ملل متحد در یک گردهم آئی در رم، با عقد پیمانی یک مرجع قضائی جهانی برای محاکمه جنایات جنگی بنا نهادند. تنها

دولتی که از پذیرش این عهدنامه خودداری کرد، ایالات متحده آمریکا بود. (... قوانین این کشور (L'American Service-Members' Protection Act) ۲۰۰۱،) آمریکائیان را از همکاری با دادگاه ممنوع ساخته و رئیس جمهوری [آمریکا] را مجاز می سازد تا «با استفاده از هر وسیله لازم و مناسب جهت کسب آزادی افراد وابسته به ایالات متحده که بالاجبار توسط دیوان جنائی بین المللی زندانی شده اند، اقدام نماید». آمریکا دوازده کشور را که مصونیت سربازان آمریکائی متهم به جنایت جنگی را نپذیرفتند، از اعطای هر کمکی محروم کرد. در مقابل، واشینگتن با تقریباً صد کشور، قرارداد دوجانبه امضا کرده که سربازان آمریکائی و یا مشابه را از تعقیب قضائی مصون می سازد.

«جنگ با تروریسم» چشم انداز قضائی بین المللی را تغییر داده و استفاده از دادگاه های نظامی را به جای دادگاه های مدنی با رسالت بین المللی جهت قضاوت مشروع ساخته است. از این پس، ما با یک ژاندارم بین المللی مسئول برقراری عدالت سروکار نداشته بلکه با یک ارتش «جهانی» به رهبری آمریکا روبرو هستیم که با شر مبارزه می کند».

از کتاب «شام با تروریست ها»، صفحه ۱۷۶.

لاورنس رایت

القاعده از میان چه کسانی عضوگیری میکند؟

«در آغاز، در سال های ۱۹۹۰، همه داوطلبان عضویت در القاعده، از طبقات متوسط یا بالا و تقریباً همگی از خانواده های یکدست بودند. آنان دارای تحصیلات عالی بوده و عمدتاً به رشته های علوم طبیعی و مهندسی گرایش داشتند. اقلیتی از آنان در مدارس مذهبی تحصیل کرده بودند ولی شمار زیادی از آن ها در اروپا و آمریکا آموزش دیده و به پنج یا شش زبان آشنا بودند. هیچکدام کوچکترین نشانی از اختلالات روانی نشان نمیدادند. هنگامی که وارد جهاد می شدند، حتی بیشتر آنان

خیلی مذهبی هم نبودند. (...). در میان این نسل، شاغلان کسب آزاد و وابسته به طبقه متوسط- پزشکی، معلم حسابدار، امام جمعه - دیده می شدند که همراه با خانواده شان به افغانستان رفته بودند. در میان جهادست های جدید، عمدتاً جوان و مجرد، تبهکاران آشنا به تولید مدارک تقلبی، استفاده تقلبی از کارت های اعتباری، قاچاق مواد مخدر، خلاصه هر مهارتی که برای هدف مفید باشد، دیده می شدند. (...). یادداشت های برخی از اعضای جدید از هدف های رجعت به هزارسال پیش سازمان خبر می دهد. نظیر استقرار حکومت الهی بر روی زمین، موهبت شهادت در راه خدا، پاک کردن صفوف اسلام از عوامل فساد و انحطاط (...). سربازان آمریکائی و وسائل نقلیه آن ها هدف های همیشگی بودند ولی از دیگر «دشمنان اسلام» نیز یاد می شد. از جمله مرتدان («مبارک های این جهان»)، شیعیان، امریکا، اسرائیل. «

«برجی در شرف فاجعه»، صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۳.

لوموند دیپلماتیک

www.ayenda.org